



نظم و کارکرد گفتمان فلسفه‌ستیزانه خاقانی

دکتر پارسا یعقوبی جنبه‌سرایبی *

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

چکیده

ادبیات در مقام رسانه، حاوی قدرتی غیرمستقیم و هژمونیک است. این ویژگی در همه انواع ادبی ملل وجود دارد. منتهی شدت و ضعف تأثیرگذاری به اقتضای عواملی همچون دوره، موضوع و ژانر متفاوت است. یکی از موضوعاتی که در اشعار اغلب شاعران کلاسیک فارسی نمود یافته و تأثیر بسزایی بر مخاطبان، و بر جریان فکری ایرانیان گذاشته‌است، بحث‌های کلامی مبنی بر عقل‌ستیزی به صورت خاص و فلسفه‌گریزی یا فلسفه‌ستیزی در معنای عام آن است. از میان اشعار شاعران کلاسیک فارسی یکی از قصاید خاقانی با مطلع «چشم بر پرده امل منهد/ جرم بر کرده ازل منهد» در فلسفه‌ستیزی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این نوشتار پس از معرفی نظم گفتمانی قصیده مذکور، هژمونی برآمده از آن نظم گفتمانی، در دو سطح «دلالت‌های معنایی» و «جنبه فنی رسانه» در درک شیوه‌های اعمال قدرت هژمونیک و درنهایت آسیب‌شناسی آنها بررسی شده‌است. اساس تبیین نظم گفتمانی و هژمونی برآمده از دلالت‌های سطح معنایی، برخی از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان انتقادی «لاکلاو» و «موفه»، و مبنای بررسی کارکرد هژمونیک شعر در سطح فنی رسانه، سخنان «جان ب. تامپسون» است.

واژگان کلیدی: رسانه شعر، قصاید خاقانی، فلسفه‌ستیزی، نظم گفتمانی، هژمونی

۱- مقدمه

تمامی نظریه‌پردازان رسانه بر این باورند که همه انواع رسانه‌ها دارای قدرت ایدئولوژیک‌اند. به نظر آنان رسانه‌ها در مواجهه با مخاطبان، با تولید یا ترویج ایدئولوژی بر آنان اثر می‌گذارند؛ با این تفاوت که میزان و شکل تأثیرپذیری در نظرگاه‌های مذکور متفاوت است (ویلیامز، بی‌تا: ۱۷۱). از منظر ریخت‌شناسی قدرت، قدرت رسانه‌ها از نوع فرهنگی یا نمادین است که از فعالیت تولید، انتقال و دریافت اشکال نمادین معنادار ناشی می‌شود (تامپسون، ۱۳۸۹: ۲۴). این نوع قدرت، برخلاف صورت‌های عریان و قهری آن که به صورت مستقیم و در قالب زور نمود می‌یابد، غیرمستقیم و هژمونیک عمل می‌کند. هژمونی آن شکل از اعمال قدرت است که گروه مسلط با جلب نظر افراد تحت انقیاد بر آنان حکم می‌راند (هیوود، ۱۳۸۷: ۲۸۱). قدرت مذکور برای کنترل اذهان افراد و کنش‌های آنها، از نوعی آموزش غیرمستقیم و پنهان - به ویژه گفتار و نوشتار - بهره می‌جوید؛ به طوری که شخص یا گروه «قدرت‌پذیر» سلطه دیگری بر خود را مبتنی بر توافق و اجماع و یا چونان میل و اراده طبیعی خود فرض می‌کند (وندایک، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

ادبیات هم در مقام یکی از انواع رسانه، حاوی این ویژگی است. هر نوع ادبی صرف‌نظر از شیوه بیان، دارای ژرف‌ساختی کلان یا خرده درونمایه‌هایی است که برای اظهار آن از چندین تمهید به صورت نقل و نمایش استفاده می‌کند. این تمهیدات در نظر مخاطب به صورت انواع روساخت نمود می‌یابد. از یک سو هر کدام از این ژرف‌ساخت‌ها ذاتاً حاوی هژمونی است و از سویی دیگر، تمهیدات روساختی نیز هژمونی نهفته در آن ژرف‌ساخت‌ها را تشدید می‌کند.

ویژگی‌های مذکور در همه متون ادبی اعم از کلاسیک و معاصر وجود دارد. منتهی درجه تأثیرگذاری آنها به اقتضای عواملی همچون دوره یا زمانه، موضوع و ژانر متفاوت است. در دنیای کلاسیک به دلایلی همچون برجستگی جنبه کارکردگرایانه ادبیات و نیز شدت درجه انفعال مخاطبان، کارکرد هژمونیک ادبیات چشمگیرتر است. نگاه بدبینانه تئوری‌های اولیه تحلیل رسانه‌ها مانند مکتب فرانکفورت - به ویژه آدورنو و هورکهایمر - که مخاطبان را کاملاً منفعل فرض می‌کردند (آدورنو، ۱۳۸۵ و بنت، ۱۳۸۶: ۲۸)، می‌تواند حاصل نگاه آنها به شرایط دنیای کلاسیک و نیز دوره‌های اولیه شکل‌گیری رسانه‌های



مدرن باشد. در فضای اول رسانه‌ها بدیل‌های متضاد ندارند. در فضای دوم هم تجربه مخاطبان نسبت به رسانه‌های جدید و کارکرد آنها محدود است و در نتیجه آسیب‌پذیری مخاطبان قطعی فرض می‌شود.

در ادبیات کلاسیک فارسی شعرا و دبیران دیوانی در کنار وعاظ، جایگاه ویژه‌ای در ایجاد و تغییر معرفت‌شناسی مردم داشته‌اند. یکی از گفتمان‌هایی که اینها به راه انداخته‌اند، بحث‌های کلامی مبتنی بر فلسفه‌ستیزی است. این گفتمان که از فلسفه‌گرایی تا فلسفه‌ستیزی در نوسان است، آن قدر فراگیر است که تا قبل از مشروطه، شاید تعداد انگشت‌شماری شاعر وجود داشته باشد که به قاعده اندیشه‌ورزی یا سنت ادبی و عادت زبانی به دامن این گفتمان نلغزیده باشد.

از میان شاعران کلاسیک فارسی خاقانی در قصیده‌ای با مطلع «چشم بر پرده امل منهد/ جرم بر کرده ازل منهد» قصه‌ای در باب فلسفه رواج می‌دهد که در ادبیات کلاسیک فارسی کم‌نظیر است. نگاه ویژه‌ی وی به فلسفه از نظر اهل تحقیق هم به دور نمانده است. این نگاه علاوه بر کتاب‌هایی که درباره شعر و اندیشه خاقانی نوشته شده است، در چند مقاله نیز آمده است که از میان آنها دو مقاله «نگاهی به فلسفه‌ستیزی در فرهنگ اسلامی و انعکاس آن در شعر خاقانی» (موسوی و صفری، ۱۳۸۵) و «فصل اسطوره ارسطو: بررسی و تحلیل دیدگاه‌های خاقانی شروانی درباره فلسفه، فیلسوف و عقل» (رضایی، ۱۳۸۹) نسبت به بقیه مقالات قابل تأمل‌تر است. مقاله اول با تکیه بر بافت محیطی شاعر، بیشتر به دلایل فلسفه‌ستیزی وی پرداخته است. در مقاله دوم علاوه بر ذکر برخی از دلایل، تا حدی هم به تحلیل دلالت‌های متنی - البته بدون تکیه بر نظریه خاص - پرداخته شده است. این نوشتار از منظری دیگر و با نگاهی آسیب‌شناسانه، به کارکرد هژمونیک رسانه شعر در قصیده مذکور پرداخته است. از آنجا که بحث در قالب گفتمان مطرح شده است و درک بافت در تحلیل گفتمان ضروری می‌نماید، در بخش اول به معرفی بافت موقعیتی خاقانی و زمینه‌های طرد فلسفه در آن روزگار پرداخته شده است. در بخش‌های بعدی، علاوه بر طرح نظم گفتمانی قصیده خاقانی و بازسازی آن، هویت‌سازی موجود در آن شعر و کارکرد هژمونیک آن، در دو سطح «دلالت‌های معنایی» و «جنبه فنی» رسانه بررسی خواهد شد. مبنای معرفی نظم گفتمانی قصیده،

بازسازی آن، و نیز تبیین هژمونی دلالت‌های سطح معنایی؛ همچنین برخی مفاهیم و اصطلاحات دو نظریه‌پرداز تحلیل گفتمان انتقادی یعنی لاکلاو و موفه^(۱) است.

نظریه مذکور با تلفیق دو سنت نظری مارکسیسم و ساختارگرایی شروع، و سپس بر پساساختارگرایی استوار می‌شود. مبنای ساختارگرایانه تلقی لاکلاو و موفه بر این سخن سوسوری استوار است که معنای هر نشانه در ارتباط با سایر نشانه‌های موجود در یک نظام تثبیت می‌شود. به عبارتی دیگر، هویت هر چیز یا هر کس در تقابل با دیگری مشخص می‌شود. البته این تلقی ساختارگرایانه در نهایت با تأسی به دریدا شکلی پساساختارگرایانه به خود می‌گیرد. به این صورت که گرچه معنا یا هویت براساس تقابل شکل می‌گیرد، ولی برخلاف تلقی سوسوری هرگز تثبیت نمی‌شود. معنا و هویت فقط به صورت موقتی شکل می‌گیرد و مدام می‌لغزد (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۲: ۱۸۴). با توجه به این مقدمات، می‌توان برخی از مفاهیم این نظریه را چنین توضیح داد: «مفصل‌بندی»^۱ به هرگونه کرداری اطلاق می‌شود که میان عناصر مختلف رابطه ایجاد می‌کند و منجر به شکل‌گیری هویت یا تغییر آن می‌شود. کلیت به‌دست‌آمده از مفصل‌بندی هم به شکل‌گیری «گفتمان» می‌انجامد. به اقتضای مفصل‌بندی، هر یک از مواضع متفاوت که تا اندازه‌ای در درون گفتمان به هم متصل شود، «برهه» یا «بعد»^۲ و هر تفاوتی که به قاعده گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد، «عنصر»^۳ نامیده می‌شود (همان: ۱۷۱). از آنجا که یکی از پایه‌های نظریه لاکلاو و موفه، امر اجتماعی است، برای توصیف امر عینی آن را با نحوه شکل‌گیری گفتمان گره می‌زنند و چنین می‌نمایند که هر ابژه‌ای همچون ابژه‌ای از یک گفتمان شکل می‌گیرد. برای مثال درست است که چیزی همچون زلزله یا افتادن آجر در جهان اتفاق می‌افتد، ولی هیچ‌کدام خارج از گفتمان، معنا یا هویت پیدا نمی‌کند (همان: ۱۷۶). به عبارتی دیگر، امر عینی و فیزیکی وقتی معنا می‌یابد که در درون یک گفتمان به دست کاربران زبانی مفصل‌بندی شود و این مفصل‌بندی موقتی و لغزان است.

از دیگر مفاهیم این نظریه می‌توان به «گروه‌بندی»، «منطق هم‌ارزی»، «تخاصم و هژمونی» اشاره کرد. «گروه‌بندی» تقسیم افراد در گروه‌های هویتی متفاوت است. این

-
1. articulation
 2. moment
 3. element



تمایز براساس منطق تقابل شکل می‌گیرد و نتیجه آن شکل‌گیری گفتمان خودی و غیرخودی است. به عبارتی دیگر گروه در تقابل با دیگری دشمن یا مخالف معنا می‌یابد. اصطلاح «منطق هم‌ارزی» که برای تبیین و توضیح گروه‌بندی به کار می‌رود، بر شیوه‌ای از جداسازی هویتی یا غیریت‌سازی دلالت دارد که در آن همه ویژگی‌های متمایزکننده یک گروه از گروه دیگر در قیاس با هم «هم‌ارز» تلقی می‌شوند. برای مثال حضور قدرت حاکم در کشور مستعمره، هر روز به شکلی به معرض دید گذاشته می‌شود: تفاوت‌های پوشش، زبان، رنگ پوست و آداب و رسوم. این موارد به دلیل تفاوتی که با ویژگی‌های مردم مستعمره دارد با هم، هم‌ارز است (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۲: ۲۰۷). در منطق هم‌ارزی، رابطه به صورت جانشینی است و هر یک از ویژگی‌ها می‌تواند جانشین دیگری شود (همان: ۲۱۱)؛ زیرا همگی در تقابل با ویژگی‌های گروه مقابل در خدمت یک درون‌مایه کلان قرار می‌گیرند. «تخاصم و هژمونی» هم حاکی از نزاعی هژمونیک میان هویت‌های برساخته در متن است که هر کدام سعی می‌کنند دیگری را به حاشیه برانند و خود را در مقام هویت حقیقی و تغییرناپذیر نشان دهند (یورگسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۸۹).

نظریه لاکلاو و موفه اگرچه مفاهیمی همچون موارد فوق را در اختیار تحلیلگر می‌گذارد، سطوح زبانی متن را که بسترهای اظهار آن شگردهاست، معرفی نمی‌کند؛ در نتیجه بر عهده محقق است که آنها را تدوین کند. بر همین اساس به اقتضای متن قصیده، در این مقاله بیشتر بر سطح واژگانی متن تأکید خواهد شد؛ گرچه به دلالت‌های سطح نحوی و ژانری نیز اشاراتی خواهد شد. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان فوق، تحلیل خود را با استناد به باور ساختارگرایانه مفروض در متن، می‌آغازند و در نهایت با رویکردی ساختارشکنانه به واسازی آن می‌پردازند (همان: ۶۷). با این وصف در بخش دوم نوشتار، ضمن معرفی نظم گفتمانی و واسازی قطعیت معنا و حقیقت‌نمایی برآمده از آن پرداخته خواهد شد. در بخش سوم بحث، نگارنده ضمن تأیید واسازی نظم گفتمانی قصیده، بر این باور است که امکان واسازی موجود در شعر هرگز مانع از کارکرد هژمونیک آن نشده‌است. بر همین اساس با تکیه بر مبانی نظری تحلیل در بخش دوم، کارکرد هژمونیک شعر در سطح دلالت‌های معنایی براساس مقدمات مندرج در تحلیل بخش دوم بررسی می‌شود.

از آنجا که کارکرد هژمونیک شعر فقط به سطح معنایی آن محدود نیست و معنای موقتی در گفتمان حاضر و هژمونی مندرج در آن می‌تواند با توجه به جنبه فنی رسانه حامل آن، برای مدت‌های زیادی تأثیرگذار باشد، در بخش چهارم تداوم هژمونی برآمده از دلالت‌های معنای در سطح فنی رسانه تبیین خواهد شد. مبنای بخش چهارم تحلیل بر نظریه جان ب. تامپسون^(۲) استوار شده‌است که از میان رویکردهای چندگانه به رسانه، بر رویکرد هرمنوتیکی تکیه کرده و براساس آن به تأویل و تفسیر مضمونی اشکال نمادین از جمله محصولات رسانه‌ای می‌پردازد (تامپسون، ۱۳۸۹: ۱۴). در نظر تامپسون، فعالیت تولید، انتقال و دریافت اشکال نمادین یا کنش ارتباط، منجر به قدرت فرهنگی یا نمادین می‌شود. بر همین اساس برای درک شکل‌گیری و تداوم قدرت برآمده از اشکال نمادین، بخشی از بحث‌های خود را بر جنبه فنی رسانه و ویژگی‌های آن همچون «میزان تثبیت»، «قابلیت بازساخت و تکثیر» و «گستره زمانی و مکانی» (همان: ۳۱-۲۴) متمرکز می‌کند که این ویژگی‌ها، در تحلیل شدت و گستره هژمونی برآمده از دلالت‌های معنایی شعر خاقانی به کار گرفته خواهد شد.

۲- بافت موقعیتی فلسفه‌ستیزی خاقانی

ریشه‌های فلسفه‌گریزی عصر خاقانی را می‌توان از دو منظر فراتاریخی و تاریخی - بافت موقعیتی - پی‌گیری کرد: از منظر فراتاریخی، فلسفه ارسطویی با رویکردی اغراق‌گونه، مدعی کشف همه حقایق است و سایر شکل‌های کسب معرفت را به اندازه نوع عقلانی معتبر نمی‌شمارد. این خصلت فراتاریخی آن فلسفه، در بستر تاریخی جامعه ایرانی - اسلامی با ایجاد نزاع گفتمانی سبب موضع‌گیری اصحاب سایر دانش‌ها نسبت به فلسفه و حاشیه‌رانی آن از جانب متشرعان و عرفا می‌شود. این قصه نه‌تنها در جامعه اسلامی، که پیشتر از آن در سایر جوامع دینی از جمله یهودی و مسیحی هم به شکل‌هایی اتفاق افتاده‌است.^(۳)

برای درک منظر تاریخی فلسفه‌ستیزی هم باید افزود که هر متنی حاصل چند سطح از بافت اعم از زبانی و غیرزبانی است. بافت موقعیتی، شرایط برون‌زبانی متن است که سهم مهمی در تولید، تفسیر و رواج نشانه‌ها دارد. اگرچه وجود رده پایینی از نشانه‌گذار،



همیشه از نشانه‌گذاری بسیار مشابه یا یکدست جلوگیری می‌کند، رگه‌هایی از الگوی معرفتی موجود در بافت هر دوره به صورت مشابه یا یکدست در همه متون آن عصر نمود می‌یابد. بر همین اساس مواجهه ویژه خاقانی با فلسفه، حاصل بافت معرفتی حاکم بر آن دوران و حاوی تجربه‌های زنده و ملموس عصر اوست.

بر این اساس ریشه فلسفه‌گریزی و فلسفه‌ستیزی عصر خاقانی و حتی قبل و بعد از آن را باید در برخورد سیاسی با علم کلام جستجو کرد. با پایه‌ریزی علم کلام، پس از رحلت حضرت رسول (ص)، استدلال عقلی و منطقی برای دفاع از دین، ملازم شریعت می‌شود. نوع مواجهه با عقل و شکل تعامل عقل و شرع، منجر به پیدایش فرق کلامی متعددی می‌شود که هر کدام به اقتضای جریان‌های سیاسی آن زمان، به درجاتی از مقبولیت رسیده، یا دچار محرومیت می‌گردند. اما در کل، جریان‌های و فرقه‌های شرعی از توفیق بیشتری برخوردار می‌گردند. در مقابل عقل‌گرایی و جانبداری از فلسفه که در برخی فرقه‌ها وجود داشت، به حاشیه رانده می‌شود. برای درک بیشتر موضوع به اختصار به فرازونشیب این جریان‌ها نگاهی خواهیم انداخت.

پس از نزاع میان فرق کلامی علی‌الخصوص معتزله و اشاعره، کلام اشعری به دلیل شرع‌محوری و عقل‌گرایی کم‌تر موفق شد بر فضای موجود حاکم گردد. تا نوبت مأمون، خلیفه عباسی، می‌رسد. مأمون به آراء معتزله و فلسفه یونانی عنایت ویژه‌ای داشت. او برای اولین بار در تاریخ خلافت، آراء معتزله را در اصول دین با عنوان آراء رسمی اعلام کرد و مخالفان را به پذیرش آن واداشت. گرایش مأمون به معتزله جنبه‌ای کاملاً سیاسی داشت. وی با دشمنان نیرومندی به نام «اسماعیلیه» مواجه بود که اهل عقلانیت، علم نظری و حکمت بودند و بیشتر به باطن دین توجه داشتند. مأمون قصد داشت علم نظری، حکمت و آنچه را که باطن دین نامیده می‌شود، از انحصار اسماعیلیه درآورد. در نتیجه به معتزله و فلسفه یونان روی آورد. این رویکرد با سر کار آمدن متوکل عباسی تغییر کرد. از زمان متوکل تا انقراض خلافت عباسی مجدداً کلام اشعری رونق گرفت و عقلانیت و فلسفه دچار بی‌مهری گردید (داوری، ۱۳۷۹: ۱۰۵).

در این میان، ایران که دست‌نشانده خلفای عباسی بغداد بود و برای مشروعیت حکومت خود، مدام پشتوانه نظامی و مالی دستگاه بغداد می‌شد، بازی سیاسی - کلامی را

چنین پشت سر می‌گذارد: ایرانی به صورت رسمی تر پس از «دو قرن سکوت» زمانی وارد جریانات کلامی می‌شود که کلام اشعری بر اوضاع مسلط است. سامانیان، غزنویان و سلجوقیان به پیروی از دربار بغداد مروج کلام اشعری‌اند. اگر زمانی مأمون با گرایش به عقلانیت به جنگ اسماعیلیه می‌رود، بار دیگر با تقبیح عقلانیت و فلسفه، با اسماعیلیه می‌جنگند. بنابراین اگر روزگاری مأمون برای گرایش به معتزله و عقل‌گرایی، «محنه» یا تفتیش عقاید به پا می‌کند و یا معتصم، «امام احمد حنبل» را به دلیل عدم باور به «مخلوق بودن قرآن» تازیانه می‌زند، در مقابل محمود غزنوی، «انگشت در سوراخ می‌کند و قرمطی می‌جوید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۷). یا خواجه نظام‌الملک، نظامیه بغداد را بنا می‌نهد و امام محمد غزالی صاحب مقاصد الفلاسفه، تهافت الفلاسفه - افتادنگاه فلاسفه - را می‌نویسد. همه و همه اینها همسو با جریانات سیاسی است. موارد فوق را به شکلی دیگر هم می‌توان صورت‌بندی کرد:

الف) دستگاه خلافت عباسی - بجز دوره مأمون و معتصم - و به پیروی از آن حکومت‌های سامانی، غزنوی و سلجوقی لازم بود برای تقویت خود در مقابل دشمن فلسفه‌گرا (اسماعیلیه) با فلسفه و عقل‌گرایی مبارزه کند. همین کار را هم کرد.

ب) بسیاری از نظریات کلام اشعری مانند «کسب» و «حسن و قبح شرعی افعال» در مقام کلام مسلط آن زمان، دستاویز سیاست گردید. کسب عبارت است از تعلق قدرت و اراده بنده به فعل مقدوری که از جانب خداوند حادث می‌گردد. یعنی خالق افعال بندگان خداست و انسان در افعال خویش بجز اکتساب آن دخالتی ندارد. این مسأله بدان دلیل است تا بنده، خدا را فاعل حقیقی بداند و دچار شرک نشود (اشعری، ۱۴۲۶: ۳۹۳/۲). با تلقی حسن و قبح شرعی افعال نیز، معیار ارزش هر فعلی بر مبنای شرع سنجیده می‌شود (ایچی، ۱۴۱۷: ۲۶۱/۳). گرچه نظریه کلامی کسب همان جبر نیست با جبر برابر انگاشته شد. نیز جانب‌داری افراطی از قاعده حسن و قبح شرعی سبب گردید عقل در مقام مرجع ارزش‌گذاری افعال انسان، کم‌کم به دست فراموشی سپرده شود.

تجربه تاریخی پیش از خاقانی و تجربه ملموس او با توضیحات مذکور منطبق است. بنابراین اگر خاقانی فلسفه‌گریز باشد یا فلسفه‌ستیزی ملایمی داشته باشد تعجبی ندارد و نمی‌توان چندان بر او خرده گرفت. ولی شدت و شیوه فلسفه‌ستیزی وی که با رویکردی



مطلق گرایانه منجر به نظم گفتمانی ویژه و کارکرد هژمونیک چندسطحی شده است، قابل تأمل و از منظری حتی مستحق انتقاد است.

۳- نظم گفتمانی قصیده فلسفه ستیزانه خاقانی و اساسی آن

برای گفتمان چندین معنا آمده است (نک. کوک، ۱۳۸۵: ۲۵۶ و میلز، ۱۳۸۸: ۱۳-۷)، اما همه تعاریف همسو با نظریه تحلیل گفتمان نیست. در تعریفی همسو با افق مذکور، گفتمان تثبیت نسبی معنا درون یک قلمرو خاص است. از این منظر هیچ معنایی پیش از ورود نشانه‌های آن به نظام گفتمان خاص، تثبیت نمی‌شود. این نظام که حاصل تقابل نشانه‌هاست، سبب می‌شود که از سیالیت نشانه‌ها جلوگیری شود. با این وصف حالت‌های ممکن تولید معنا تقلیل می‌یابد و معنایی خاص تثبیت می‌گردد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۵۶). ویژگی گفتمان آن است که معنا را با نظمی براساس منطق تقابل به صورت نسبی تثبیت می‌کند. هژمونی هر متن در همین نظم نهفته است؛ نظمی که ذاتاً سیاسی و مبتنی بر شکلی از طرد، سرکوب یا حاشیه‌رانی است (موفه، ۱۳۹۱: ۲۵). خاقانی در مقام مؤلف-روای، گفتمانی را شکل می‌دهد که نظم موجود در آن، فلسفه را - در معنای متداول آن روزگار - به حاشیه می‌راند. این قصیده با مطلع «چشم بر پرده امل منهد/ جرم بر کرده ازل منهد» شروع می‌شود و تا سیزده بیت با رویکردی تعلیمی، مخاطب را از فلسفه و گرایش‌های فلسفی برحذر می‌دارد:

علم تعطیل ^(۴) مشنوید از غیر	سَر توحید را خلل منهد
فلسفه در سخن میامیزد	وانگهی نام آن جدل منهد
وحل ^(۵) گمراهیست بر سر راه	ای سران پای بر وحل منهد
زجل زندقه ^(۶) جهان بگرفت	گوش همت بر این زجل منهد
نقد هر فلسفی کم از فلسی است	فلس در کیسه عمل منهد
دین به تیغ حق از فذل ^(۷) جسته است	باز بنیادش از فذل منهد
حرم کعبه کز هبل ^(۸) شد پاک	باز هم در حرم هبل منهد
ناقه صالح از حسد مکشید	نباء و قعنه ^(۹) جمل منهد
آنچه نتوان نمود در بن چاه	بر سر قلعه جبل منهد
مشتی اطفال نوتعلم را	لوح ادبار در بغل منهد
مرکب دین که زاده عرب است	داغ یونانش بر کفل منهد

بر در احسن‌الملل^(۱۱) منهید
 بر طراز بهین‌حلل^(۱۲) منهید
 هرمان^(۱۳) همبر طلل^(۱۴) منهید
 بر سر ناخنه سبل^(۱۶) منهید
 حیز^(۱۷) را جفت سام یل منهید
 عذر ناکردن از کسل^(۱۸) منهید
 همت نحس بر زحل منهید
 (خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱)

قفل اسطوره^(۱۰) ارسطو را
 نقش فرسوده فلاتون را
 علم دین کفر مشمارید
 چشم شرع از شماست ناخنه‌دار^(۱۵)
 فلسفی مرد دین مینارید
 فرض ورزید و سنت آموزید
 از شما نحس می‌شوند این قوم

جنبه معنایی رسانه شامل تمامی دلالت‌های معنا ساز است که متن رسانه را شکل می‌دهد. این دلالت‌ها شامل سطوحی همچون سطح واجی و بصری، نحو، واژگان یا معنا، سبک یا ژانر، صناعات و طرحواره است که با ایجاد دلالت‌های ویژه در خدمت ایدئولوژی خاصی قرار می‌گیرد (وندایک، ۱۳۸۲). هژمونی جنبه معنایی را باید تمام سطوح فوق و شیوه هویت‌سازی آنها یافت که در سطح واژگانی و ترکیبات برجسته‌تر است. برای درک این غیریت‌سازی و معنای موقتی برآمده از مفصل‌بندی درون‌گفتمانی کافی است به سطح واژگان بنگریم که در قصیده خاقانی منطق هم‌ارزی را نسبت به بقیه سطوح با شکلی کامل‌تر بیان کرده‌است. به همین دلیل بیشتر به تحلیل همین سطح می‌پردازیم.

براساس نظریه لاکلاو و موفه، به‌رغم تفاوت در شیوه‌های معنا سازی هژمونیک در سطوح مذکور، «گروه‌بندی» وجه مشترک آنهاست. شکل کمینه‌ای گروه‌بندی آن است که گروه‌های متخاصم برای اعمال و رواج هژمونی خاص، متن یا ذهنیت سوژه را در قالب دو قطب «ما» و «آنها» سامان می‌دهند. سپس با توجه به منطق هم‌ارزی، صفات و ویژگی‌های مثبت را به «ما» و نوع منفی آنها را به «غیر» نسبت می‌دهند. در نتیجه، «تخاصم هژمونیک» به نفع «ما» تمام می‌شود. جالب آنکه شاعر - راوی قصیده، با ذکر واژه «غیر» و تقسیم فضا میان خودی و غیر خودی، از همان بیت اول، تخاصم را آشکار می‌کند:

علم تعطیل مشنوید از غیر ستر توحید را خلل منهید

در تخاصمی که مبنای تعامل در آن بر آنتاگونیسم یا «دوست/ دشمن» نهاده شده‌است، رابطه «خودی/ غیر» به صورت «دوست/ دشمن» انگاشته می‌شود. با این وصف «غیر» همان دشمن است و از میان «من و او» یا «ما و آنها» فقط یک نفر

می‌تواند وجود داشته باشد و یکی دیگر - قطعاً غیر یا دیگری- باید حذف شود. این تلقی مقابل باوری است که به آگونیسیم مشهور است. در آگونیسیم، به غیر یا دیگری به مثابه مخالف - نه دشمن- می‌نگرند. فرق دو نظر گاه در این است که در آنتاگونیسیم، «ما/ آنها» دشمنانی پنداشته می‌شوند که در هیچ زمینه مشترکی سهیم و شریک نیستند؛ ولی آگونیسیم حاکی از رابطه «ما/ آنها»یی است که اگرچه هیچ راه‌حل عقلانی برای حل منازعاتشان وجود ندارد، مشروعیت مخالفان را به رسمیت می‌شناسند (موفه، ۱۳۹۱: ۲۷-۲۱). برای درک این نکته کافی است به واژگان و ترکیباتی که شاعر- راوی در قالب منطق هم‌ارزی برای به حاشیه راندن یا- صد البته- حذف دیگری فلسفه‌گرا به کار می‌برد، بنگریم. پیامد اتصاف به چنین وضعیت‌هایی در جامعه از سرافکنندگی اجتماعی تا مرگ صاحب هویت در نوسان است.

در این شعر کلمات و ترکیبات هم‌ارزی را که شاعر- راوی برای فلسفه و تخریب آن در شعر مذکور به کار گرفته‌است، به این شرح می‌توان برشمرد: پرده امل، جرم، علم تعطیل، وحل گمراهی، زجل زندقه، کمتر از فلس، فشل، حرم هبل، ناقه صالح‌کشی، لوح ادبار، داغ یونانی، اسطوره ارسطو، نقش فرسوده فلاطون، علم کفر، طلل، ناخن‌دار کننده چشم شرع، حیز، کسل، نحس و جهل مستدل. در مقابل واژگان هم‌ارز با فلسفه‌ستیزی شامل کلمات و ترکیباتی همچون سر توحید، دین، حرم کعبه، قلعه جبل، مرکب دین، احسن‌الملل، بهین‌حلل، علم دین، چشم شرع، مرد دین، فرض و سنت و علم اعتقاد است.

آنچه در تعابیر هم‌ارز با فلسفه چشمگیر می‌نماید این است که «شاعر- راوی»، هر شخص فلسفه‌دان یا طرفدار فلسفه را با ویژگی‌هایی که در حوزه‌های مختلف هویتی مانند معرفت صرف، اعتقاد دینی، اخلاق، عرف و جنبه زیستی مطرود است، به حاشیه می‌راند:

- حوزه معرفتی صرف: علم تعطیل، اسطوره ارسطو، نقش فرسوده فلاطون، جهل مستدل.
- حوزه اعتقاد دینی: پرده امل، خلل سر توحید، وحل گمراهی، زجل زندقه، حرم هبل، ناقه صالح‌کشی، علم کفر، ناخن‌دار کننده چشم شرع.
- حوزه اخلاق: حیز.
- حوزه عرف: نحس، کمتر از فلس، لوح ادبار، داغ یونانی، طلل.
- حوزه زیستی و جسمی: فشل، کسل.

تمامی موارد معناسازی و هویت‌بخشی منفی را که «شاعر-راوی» آنها را چونان صفت یا وضعیتی تثبیت‌شده و قطعی در شعر خود نمایانده‌است، می‌توان واسازی کرد. راوی شعر خاقانی با نگاهی جزمی سعی می‌کند چنان بنمایاند که فلسفه نه به دلیل مفصل‌بندی گفتمانی شعر او، بلکه به صورت ذاتی و ایجابی مطرود است. غافل از آنکه هویت‌بخشی مندرج در شعر حاصل مفصل‌بندی درون‌گفتمانی و نسبی و موقتی است. به عبارتی دیگر، فلسفه‌ستیزی مندرج در قصیده خاقانی، با تعبیر لاکلاو و موفه صرفاً برهه یا بعدی گفتمانی است که برمبنای موضع‌گیری خاص شکل گرفته‌است و چه‌بسا «عنصر» یا مفصل‌بندی‌های ممکن و تثبیت‌ناشده‌ای در میدان همین گفتمان وجود دارد که موضع‌گیری‌های خاص می‌تواند آنها را در تقابل با برهه یا بعد مذکور قرار دهد و برهه یا بعدی جدید با حیات و دوام موقت بسازد.

البته واسازی متنی فوق را می‌توان به سطح بالاتری سوق داد و حتی هویت برساخته «شاعر-راوی» از مجرای همین شعر را نیز متزلزل کرد. برای درک این نکته لازم است به تمایزی که امیل بنونیست میان دو نوع گفته، یعنی «داستان» و «گفتمان» مطرح می‌کند، استناد کنیم. در داستان، حقایقی عرضه می‌شود که در برهه‌ای از زمان اتفاق افتاده‌است، بدون اینکه گفته‌پرداز در روند آن دخالت داشته باشد. در مقابل هر نوع گفته‌پردازی که مستلزم وجود یک گوینده و یک شنونده باشد و اولی قصد داشته باشد تا دومی را متأثر کند، گفتمان نامیده می‌شود. گفتمان مبتنی بر نشانگرهای من، زمان حال و مشتمل بر نوعی ارزیابی است (لینت ولت، ۱۳۹۰: ۶۰). در داستان، سوژه، فقط سخن می‌گوید ولی در گفتمان، سوژه با سخن گفتن، خود را درمی‌یابد یا می‌سازد (سیلورمن^۱، ۱۹۸۳: ۴۵). شعر خاقانی حاوی نشانه‌های گفتمان در اصطلاح بنونیستی آن است. بنابراین او فقط سوژه سخنگو نیست، بلکه سوژگی خود را به‌مثابه فردی طرفدار شرع، مدیون گفتمان همین شعر است. جالب آنکه همین هویت‌یافتگی هم در تقابل و براساس دیگری یعنی فلسفه‌گرایان شکل گرفته‌است و به تعبیر دریدایی ردی از غیر به حاشیه رانده‌شده به همراه اوست (لوسی، ۱۳۹۳: ۱۳۱) و در مقام مکمل، هویت وی را به صورت موقتی تکمیل یا تثبیت می‌کند. با این وصف نه‌تنها هویت خاقانی حاصل مفصل‌بندی موقتی

1. silverman



درون گفتمانی شاعر- راوی است؛ سوژگی هویت برآمده از تولید همین متن نیز در گرو غیر یا دیگری به حاشیه‌رانده است.

۴- هژمونی دلالت‌های سطح معنایی قصیده

گفتمان فلسفه‌ستیزانه خاقانی برداشتی شخصی در قیاس فرد یا گروه از بحث فلسفه است که به صورتی موقتی شکل گرفته‌است؛ هرچند این امر موقتی قرن‌ها بماند. اما این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که واسازی مذکور یا افشاگری‌های قدما که برای کار خود چنین اسمی نداشتند، مانع از آن نشده‌است که شعر خاقانی کارکرد هژمونیک خود را از دست داده باشد.

هژمونی نهفته در این شعر را می‌توان در دو وجه اصلی رسانه یعنی دلالت‌های سطح معنایی و فنی رسانه بررسی کرد. قدرت اقناعی دلالت‌های سطح معنایی برای حاشیه‌رانی فلسفه، که ذکر آن رفت، هم از نظر نوع توصیف و هم از نظر گستردگی حوزه‌های دلالتگری بسیار بالاست. گرچه برخی از این توصیفات صرفاً حاوی نوعی سرافکنندگی فردی یا اجتماعی است، در مواردی دیگر، به‌ویژه برخی از مفاهیم و نسبت‌های مطرود در حوزه دینی، سبب مجازات‌های سنگین حتی مرگ است. «جرم‌نهادن بر کرده ازل»، «خلل در سر توحید»، و رواج «علم کفر» به شرط اثبات، جزایی کم‌تر از مرگ نداشته‌است. گوش دادن به «زجل زندقه» یعنی گرایش‌های قرمطی و اسماعیلیه هم جزایش مرگ بود. حسنک وزیر را - با استناد به سخن بیهقی - به جرم قرمطی بودن بر دار زدند (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۸). این توصیفات خواه ناخواه، مخاطب را درگیر می‌کند. به طوری که اگر فردی نسبت به ارزش‌های یکی از حوزه‌های فوق حساس نباشد، از ارزش‌های حوزه‌های دیگر چشم‌پوشی نمی‌کند. در نتیجه حداقل به دلیل بی‌زاری از صفات مذموم یکی از حوزه‌های زندگی که هم‌ارز فلسفه آمده‌است، از فلسفه نیز چشم می‌پوشد. به عبارتی دیگر، یکی‌انگاری یا هم‌جواری موضوع نهی شده با صفات مذموم سبب می‌شود که مخاطب یا خواننده، نگاهی مناسب به فلسفه نداشته باشد. از طرفی دیگر، این نوع سخنان معمولاً دو دسته مخاطب دارد: دسته‌ای به دلیل بی‌اطلاعی از اصل موضوع و نیز نداشتن ذهن تحلیلی بی‌چون وچرا، سخنان فوق را می‌پذیرند. زیرا با

توجه به باور برخی از محققان عرصه تبلیغات، «ما از بسیاری جهات در کنش شناخت خست می‌ورزیم. یعنی دائماً در تلاش‌ایم تا انرژی شناختی خود را حفظ کنیم؛ به همین دلیل نتیجه‌گیری‌ها و پیشنهادهایی را می‌پذیریم که نه براساس دلایل درست، بلکه بر مبنای ابزارهای ساده‌انگاره اقصاع شکل گرفته‌است» (پراتکانیس و آرسون، ۱۳۸۳: ۴۲). دسته‌ای دیگر هم با اینکه اصل ادعا را قبول ندارند، برای تبری از انتساب به صفات مذکور، اعتراضی بر آن نخواهند داشت. افزون بر اینها سطوح نحوی و ژانری متن نیز در برجسته‌کردن دلالت‌ها مؤثر است. در اغلب موارد، صفات جانشین اسم فلسفه یا استعارات و کنایاتی که به جای فلسفه به کار رفته‌است، از نظر دستوری در نقش مفعولی و از نظر نحوی در اول بیت یا مصرع اول آورده شده‌است. با این رویکرد از یکسو مبتدأبودگی یا نقش فاعلی را از فلسفه سلب می‌کند و این همسو با ناکارآمدی فلسفه جلوه می‌نماید. از سوی دیگر، با قرار دادن صورت مفعولی فلسفه در آغاز بیت، این ناکارآمدی برجسته‌تر می‌شود. افزون بر اینها در سطح ژانری متن هم، زبان شعر تلفیقی از گزارش و امر است. وجه گزارشی آن تظاهر می‌کند که درصد افشای امری پوشیده است. وجه دیکته‌ای هم از یک سو، مکان شاعر-راوی را در جایی بالاتر از شنونده قرار می‌دهد و برای او حق سخن‌گفتن فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، این حق سخن‌گویی کلام به واسطه قطعیتی که ویژگی زبان دیکته‌ای است، شک را از شنونده دور و سخن را تثبیت می‌کند. قدرت اقناعی این دلالت‌ها با قابلیت‌هایی که در جنبه فنی رسانه آن وجود دارد، تداوم می‌یابد.

۵- تداوم هژمونی در سطح فنی رسانه

هژمونی رسانه فقط محدود به دلالت‌های معنایی متن نیست. هر رسانه در بُعد فنی هم قابلیت‌هایی دارد که می‌تواند در تشدید و تداوم هژمونی موجود در دلالت‌های معنایی مؤثر باشد. سخن مک‌لوهان مبنی بر «رسانه، پیام است» (مک‌لوهان، ۱۳۷۷: ۷) از یک منظر مؤید این ادعاست. در نظر بسیاری، بُعد فنی رسانه‌ها همان شکل مادی صورت‌های نمادین است. برای مثال حنجره، ضبط، تلفن یا بلندگو برای رسانه گفتار و کاغذ، سنگ، چوب، خودکار یا مداد برای رسانه نوشتار به مثابه جنبه فنی تلقی می‌شود. در حالی که



تفاوت‌های ژانری رسانه‌ها را هم باید جزء بعد فنی رسانه قلمداد کرد. بنابراین تفاوت‌هایی ساختاری که در قالب انواع تقابل‌های نظم و نشر، نمایشنامه‌ای و داستانی، شفاهی و کتبی، نوشتاری و تصویری و غیره در رسانه‌ها دیده می‌شود، نیز از ویژگی‌های فنی رسانه‌هاست. برای درک بهتر نقش جنبه فنی رسانه‌ای که خاقانی برای به حاشیه راندن فلسفه به کار می‌گیرد، لازم است به قابلیت فنی رسانه او یعنی شعر در معنای عام پرداخته شود. به همین منظور از فرضیه‌های جان ب. تامپسون بهره می‌گیریم. تامپسون از سه منظر به قابلیت جنبه فنی رسانه‌ها می‌نگرد:

الف) درجه تثبیت پیام یا معنای دلالت‌ها

ب) قابلیت بازساخت یا کپی‌پذیری و تکثیر

ج) میزان فاصله‌گیری زمانی و مکانی (تامپسون، ۱۳۸۹: ۲۷).

توجه به درجه تثبیت در رسانه برای درک میزان ماندگاری پیام در قالب آن رسانه است. دقت در قابلیت کپی‌پذیری و میزان فاصله‌گیری زمانی و مکانی هم گرچه از یک سو به منظور سنجش گستره تأثیر بر مخاطبان صورت می‌گیرد، درنهایت برای تثبیت پیام نزد گیرندگان آن است.

برای تحلیل جنبه فنی شعر خاقانی از قابلیت تثبیت آن شروع می‌کنیم. همان‌طور که ذکر شد جنبه فنی رسانه شامل تفاوت‌های ژانری رسانه و نیز بعد مادی آن است. بحث میزان تثبیت در دو زیرمجموعه مذکور یکسان و مشابه نیست. در سطح ژانری، تثبیت‌گری ویژگی «همزمانی» رسانه، ولی در سطح مادی یا ابزاری خصیصه «درزمانی» آن است. ژانر رسانه خاقانی شعر است. شعر ذاتاً حاوی نظم است که وزن برای آن فراهم می‌آورد. در نتیجه راوی و مخاطب یا خواننده آن گرفتار جبر زمانی واژه‌هاست (فاولر، ۱۳۹۰: ۷۶). این نظم به دلیل وزن عروضی شعر کلاسیک فارسی که نمودی قرینه‌ای داشته و با قافیه و ردیف تشدید می‌شود، مضاعف می‌گردد. درجه تثبیت ژانری شعر خاقانی در گرو همین نظم وزنی است. این نظم که به هیچ‌وجه قابل تغییر نیست، برای خود نوعی یگانگی یا اقتداری جاودانه فراهم می‌آورد. در فرهنگ غربی واژه «verse»، هم‌زمان به معنای آیه - واحد سنجش متن کتاب مقدس - و شعر است (آشوری، ۱۳۸۱: ۴۰۵). حرمت آیه‌وار شعر، گرچه از یک منظر مدیون جنبه شهودی و

الهام‌گونه آن است، از افقی دیگر می‌تواند حاصل نظم تغییرناپذیر آن باشد که تداعیگر نوعی جاودانگی است. ساختار شعر به دلیل وجود وزن، فقط با نقل قول مستقیم قابل بیان است. به همین دلیل گویی همیشه در گیومه قرار دارد. این همان قابلیت تثبیت هم‌زمانی شعر است و زایل‌شدنی نیست. با این وصف جنبهٔ هژمونیک قصیدهٔ خاقانی که براساس گزینش و ترتیب ویژهٔ سطوح چندگانهٔ بیانی شکل می‌گیرد، با وزن عروضی تضمین می‌شود.

از ویژگی هم‌زمانی شعر بگذریم، نوبت ویژگی «درزمانی» آن می‌رسد. از منظر اخیر، بعد مادی رسانهٔ شعر خاقانی را باید در دو مجرای گفتاری و نوشتاری یعنی حنجرهٔ شاعر و کاغذ و قلم نوشتاری متن او جستجو کرد. میزان تثبیت در هر دو ابزار ارتباطی امری درزمانی است یعنی بسته به طول مدت تأثیر آنهاست. میزان تثبیت سخن خاقانی در قالب بعد مادی رسانه به‌خودی‌خود چشمگیر نیست. یک حنجره هر قدر هم کاریزماتیک باشد، چه مدت و برای چه تعداد مخاطب می‌تواند سخن بگوید؟ حتی اگر شاعر، راوی شخصی داشته باشد، دامنهٔ تأثیر تعامل رودررو در بافت موجود یعنی همان لحظه و مخاطبان حاضر فوق‌العاده است، ولی با تغییر بافت و غیاب راوی، این رابطه به زوال می‌رود. از سوی دیگر، محدودیت نشر آثار در دنیای قدیم، سبب می‌شد تا نسخ دیوان هر شاعر از چند ده نسخه دست‌نویس فراتر نرود. بنابراین بعد مادی رسانهٔ شعر خاقانی نمی‌توانست کمک زیادی به رواج یا تشدید هژمونی موجود در دلالت‌های معنایی وی بکند. اما قضیه به اینجا ختم نمی‌شود. به مرور زمان هر دو سطح گفتاری و نوشتاری شعر دچار بازساخت و تکثیر می‌شود. با این وصف، پای دو الگوی دیگر سنجش قابلیت جنبهٔ فنی رسانه، یعنی تکثیر‌پذیری و فاصله‌گیری زمانی و مکانی به میان می‌آید. در سنت فرهنگی قدیم، دانشی به نام علم «محاضرات» وجود داشته‌است که باید آن را به‌مثابه بازساخت و تکثیر قسمتی از جنبهٔ فنی رسانه دانست. علم محاضرات دانشی است که طبق آن متکلم یا خطیب - راوی - در اثنای سخن گفتن با توجه به انواع اقتضا به سخنان بزرگان استناد می‌کند تا سخنش مؤثر واقع شود (دهخدا، ۱۳۶۴: ذیل محاضرات). در این استنادها مسألهٔ اقتضا بسیار مهم است؛ به‌طوری که راوی در مواردی به منطق موجود در کلام توجه نمی‌کند و آنچه برای او مهم می‌نماید، تأثیر بر ذهن مخاطبان و

اقناع آنهاست. وقتی این شعر وارد چرخه فرایند محاضرات می‌شود، گویی حنجره خاقانی تکثیر شده‌است. از سوی دیگر، وقتی دیوان خاقانی به مدد صنعت چاپ از تنگنای نسخه‌های محدود دست‌نویس نجات می‌یابد، علاوه بر تکثیر، فرصت می‌یابد تا با برداشتن فاصله زمانی و مکانی که لازمه بافت تعامل رودررو یا گفتاری است، به مخاطبان بی‌شماری در دوره‌های بعد دست یابد. با این وصف محدودیت جنبه مادی و ابزاری بخش فنی رسانه نیز برداشته می‌شود و این بُعد نیز مانند سطح ژانری آن در خدمت قصه‌ای قرار می‌گیرد که خاقانی در آن فلسفه را به حاشیه رانده‌است. با استناد به تعبیر لودویگ ویتگنشتاین که «ما با زبان پیکار می‌کنیم ما درگیر پیکار با زبانیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳: ۳۴)؛ فلسفه، قربانی پیکاری می‌شود که در زبان قصیده مذکور اتفاق می‌افتد. اینجاست که آسیب اندیشه‌ورزی شاعرانی که بی‌محابا وارد حوزه‌ای معرفت‌شناختی می‌شوند، نمایان می‌گردد. چراکه این‌چنین کنش‌های زبانی، دانسته یا نادانسته، در جریان فکری یک ملت چه در عصر خود شاعر و چه در دوره‌های بعد، نقشی تخریب‌کننده داشته‌است. ادبیات فارسی مشحون از اشعار و قطعات ادبی است که شاعر یا نویسنده بدون شناخت کافی از منطق معرفتی موضوع، به نکوهش آن پرداخته‌است. فلسفه‌ستیزی از این دسته موضوعات است که روح پرسشگری را برای مدت‌ها در جامعه خاموش کرد. یکی از پیامدهای افول پرسشگری، تعمیم شعاع «جبر فلسفی» از حوزه هستی‌شناختی به حوزه اجتماع بود که منجر به ترویج «جبر اجتماعی» گردید. تأثیر این نوع تفکر تا امروز نیز بر حیات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی ایرانی سایه افکنده‌است.

۶- نتیجه‌گیری

در ادبیات کلاسیک فارسی گفتمان فلسفه‌گریزی و فلسفه‌ستیزی به صورت سنت ادبی یا عادت زبانی درآمده‌است. این رویکرد که مبنایی ایدئولوژیک داشته و متأثر از بافت موقعیتی آن دوران است، با استفاده از کارکرد هژمونیک رسانه‌های ادبی به‌ویژه شعر تأثیر بسزایی بر جریان فکری مخاطب یا خواننده خود از زمان تولید تا حال حاضر داشته‌است. قصیده فلسفه‌ستیزانه خاقانی یکی از موارد برجسته این رویکرد است که

هژمونی نهفته در دلالت‌های معنایی آن حامل قصه‌ای است که اهل فلسفه یا گراینده به آن را در تمام سطوح هویت اجتماعی به قطب منفی منتسب کرده و در مقام «غیر» به حاشیه می‌راند. این نکته که با نظریه لاکلاو و موفه نشان داده شد با وجود افشا و واسازی متن و مقام سوژگی مؤلف آن که در لباس شاعر-راوی به دست آورده‌است، باز کارکرد هژمونیک خود را چه در زمان خود، و چه در سیر تاریخی از دست نداده‌است. این دلالت‌بندی هنرمندانه شاعر - راوی در سطح معنایی متن، با بُعد فنی رسانه در سطح ژانری به دلیل وزن عروضی که راه را بر هرگونه تحریف می‌بندد، به اقتداری هم‌زمانی می‌رسد. سپس در ابعاد مادی رسانه، هم حنجره شاعر با علم محاضرات در زبان راویان شعر تکثیر می‌شود و هم نسخ دست‌نویس شعر، به کمک فن چاپ به دست مخاطبان بی‌شماری می‌رسد و قابلیت «درزمانی» می‌یابد. در نتیجه هژمونی نهفته در سطوح مختلف دلالت‌های معنایی قصه به کمک قابلیت‌های بعد فنی رسانه نه تنها فزونی می‌گیرد، امتداد هم می‌یابد. فلسفه‌ستیزی خاقانی با هنرنمایی فوق در جریان فکری مخاطبان ایرانی به‌ویژه در دنیای قدیم که مخاطبانی تقریباً منفعل داشته، نقشی مؤثر و البته تا حدی مخرب داشته‌است. البته ناگفته نماند این نقد به معنای نادیده‌گرفتن هنر خیره‌کننده شاعری خاقانی و نیز تعهد وی نسبت به دیگر موضوعات انسانی نیست بلکه بهانه‌ای است برای تأکید بر این نکته که گفتمان‌های ادبی علی‌الخصوص در قالب رسانه شعر، نقش بسزایی در تولید، تغییر و کنترل آگاهی‌های مخاطبان دارد. بنابراین نگاه افراطی و مطلق‌گرایانه شاعران نسبت به مفاهیم مهم معرفت‌شناختی، حتی اگر مخاطبانی کاملاً منفعل نداشته باشند، آسیب‌های دیرپایی داشته و خواهد داشت.

پی‌نوشت

- ۱- ارنستو لاکلاو (Ernesto Laclou) و شانتال موفه (Chantal Mouffe) دو تن از سرآمدان نظریه تحلیل گفتمان انتقادی هستند که تقریباً تمامی کتب تحلیل گفتمان به شکلی درباره مفاهیم و فرضیات آنان سخن گفته‌اند.
- ۲- فرضیه‌ها و تحلیل‌های جان بروکشایر تامپسون در باب رسانه‌ها نظر بسیاری را به خود جلب کرده‌است. او در کتاب حاضر و نیز کتاب ایدئولوژی و فرهنگ مدرن بحث‌های ارتباط و رسانه‌ها را در پوشش دنیای مدرن بررسی کرده‌است.



۳- لازم به یاد آوری است اگرچه فلسفه‌ستیزی و شکل خاص آن در شعر خاقانی موضوع بحث این نوشتار است، نگارنده قصد ندارد تقصیر فلسفه‌ستیزی را فقط به گردن بافت موقعیتی آن زمان و کلام اشعری و غیره بیندازد. چراکه فلسفهٔ ارسطویی هم با شکل و تعبیر خاص خود در آن زمان حامل صورت‌هایی از دافعه است؛ به همین دلیل به اختصار به ریشه‌های فراتاریخی فلسفه‌ستیزی نیز اشاره کردیم تا مشخص شود علاوه بر شرایط خاص آن زمان، فلسفهٔ ارسطویی نیز ضعف‌هایی دارد که منجر به طعن آن می‌شود.

۴- علم تعطیل در متن به صورت ایهام به کار رفته‌است. از یک سو، به فرقه‌ای کلامی با نام معطله اشاره دارد که به صورت افراطی اهل تنزیه بودند. از سوی دیگر، با توجه به معنای لغوی واژه، بی‌رونی و مهمل بودن مد نظر است.

۵- وحل به معنای گِل است.

۶- زجل به معنای آواز و فریاد است. غرض از زجل زندقه، ندای اسماعیلیه است که رویکردی فلسفه‌گرایانه داشت.

۷- فشل به معنای تنبلی و سستی است.

۸- هبل بت مشهور عصر جاهلیت عرب است.

۹- نبأ به معنای خبر است و نبأ وقعه خبر یک واقعه را می‌رساند.

۱۰- اسطوره با توجه با تعبیر «الاساطیر الاولین» قرآن کریم، به معنای دروغ و پوچ است.

۱۱- ملل جمع ملت است و ملت به معنای دین آسمانی است.

۱۲- حلل، زیورآلات را گویند.

۱۳- هرمان تشنیه هرم و غرض از آن دو هرم بزرگ مصر است که از بقیه بلندترند.

۱۴- طلل آثار باقی‌مانده از فروریختن بناهاست.

۱۵- ناخنه نوعی بیماری چشم است که در آن گوشت اضافی در چشم به وجود می‌آید.

۱۶- سبل، موی‌رستن در چشم است.

۱۷- حیز: بی‌غیرت

۱۸- کسل، تنبلی است.

منابع

- آدورنو، تئودور (۱۳۸۵)، «انتقاد فرهنگی و جامعه»، ترجمه حسن چاوشیان، جامعه‌شناسی / انتقادی، ویراستار پل کانرتون، تهران: اختران، صص ۳۰۲-۳۲۲.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم انسانی: انگلیسی به فارسی، تهران: مرکز.
- اشعری، ابوالحسن علی بن ابی‌اسماعیل (۱۴۲۶)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق نعیم زرزور، الطبعة الاولى، ج ۲، بیروت: مکتبه العصریه.
- ایجی، عضد الدین (۱۴۱۷)، الموافق، تحقیق عبدالرحمن عمیره، الطبعة الاولى، ج ۲، بیروت: دارالجيل.
- بنت، اندی (۱۳۸۶)، فرهنگ و زندگی روزمره، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- بیهقی، محمدبن حسین (۱۳۸۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: علم.
- پراتکانیس، آنتونی و الیوت آرنسون (۱۳۸۳) عصر تبلیغات، ترجمه کاووس سی‌امامی و محمدصادق عباسی، تهران: سروش.
- تامپسون، جان بروکشایر (۱۳۸۹)، رسانه‌ها و مدرنیته: نظریه اجتماعی رسانه‌ها، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: سروش.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن نجار (۱۳۶۸)، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)، مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۴)، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایی، احمد (۱۳۸۹)، «قفل اسطوره ارسطو: بررسی و تحلیل دیدگاه‌های خاقانی شروانی درباره فلسفه، فیلسوف و عقل»، پژوهش‌های فلسفی-کلامی، سال پانزدهم، شماره ۳ و ۴، صص ۳۰۲-۲۸۵.
- فاولر، راجر (۱۳۹۰)، زبان‌شناسی و رمان، ترجمه محمد غفاری، تهران: نی.
- کوک، جاناناتان (۱۳۸۵)، «گفتمان»، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ویراسته ایرنا ریما مکاریک، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، صص ۲۶۰-۲۵۶.
- لاکلاو، ارنستو و شانتال موفه (۱۳۹۲)، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی، تهران: ثالث.
- لوسی، نانسی (۱۳۹۳)، فرهنگ واژگان دریدا، ترجمه مهدی پارسا، تهران: رخداد نو.



لینت ولت، ژپ (۱۳۹۰)، رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت: زاویه دید، ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی، تهران: علمی و فرهنگی.

مک‌لوهان، هربرت مارشال (۱۳۷۷)، برای درک رسانه‌ها، ترجمه سعید آذری، تهران: مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
موسوی، سیدحامد و جهانگیر صفری (۱۳۸۵)، «نگاهی به فلسفه‌سبیزی در فرهنگ اسلامی و انعکاس آن در شعر خاقانی»، کاوش‌نامه زبان و ادب، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۱۴۵-۱۲۷.

موفه، شانتال (۱۳۹۱)، درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران: رخداد نو.
میلز، سارا (۱۳۸۸)، گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.
وندایک، تئون ای. ون (۱۳۸۲)، «تحلیل گفتمان به‌مثابه تحلیل ایدئولوژی»، ترجمه پیروز ایزدی، مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، صص ۴۶۲-۴۲۷.
وندایک، تئون ای (۱۳۸۲)، «گفتمان به‌مثابه تعامل اجتماعی»، ترجمه تژا میرفخرایی، مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، صص ۱۴۹-۷۶.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۳)، فرهنگ و ارزش، ترجمه امید مهرگان، تهران: گام نو.
ویلیامز، کوین (بی‌تا)، درک تئوری رسانه، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: ساقی.
هیوود، اندرو (۱۳۸۷)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، تهران: علمی و فرهنگی.

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

Silverman, kaj.(1983), *The subject of semiotics*, new York: oxford university press.